

## اندوه از طریق «دوپس دوپس»

آلبوم «خاص» و تنهایی رضا یزدانی

چاپ شده در : روزنامه روزگار

زمان انتشار : مرداد ماه ۱۳۹۰

بحران «ژنریک» شدن قطعات پاپ داخلی چه به لحاظ ریتم و ملودی موزیک و چه از نظر شعر و ترانه، چیزی نیست که بر هیچ ایرانیِ اهل پیگیری موسیقی نمانده باشد. این دورانی است که نه تنها شعرها و آهنگ ها، بلکه حتی لحن نالیدن و نالان خواندن، از بهنام صفوی تا رضا صادقی، از محسن یگانه تا علی لهراسبی و از بنیامین تا احمد سعیدی، همه دارند ناله های دم دستی و ملتسمانه ظاهراً عاشقانه سر می دهند. اما جالب این جاست که اغلب اوقات همین ضجه و مویه ها با ریتمی بسیار سرخوش و موزیکی سرشار از افکت های سبب اصطلاح هواداران این نوع کار - «بترکون» (با تشدید حرف «ت») همراه است!

آلبومی موسوم به «خاص» که توضیح می دهم چرا هیچ مناسب این نام نیست، هفته گذشته به بازار آمد که در آن هشت نفر از همین خواننده های پاپ بسیار شبیه به هم در کنار یک راک کار تنها، آثار خود را کنار هم در طیف اخلاص گذاشته اند. میان آن هشت پاپ کار، منهای مازیار فلاحی که همه کار قطعه اش - حتی ترانه سرایی - را خودش کرده و با وجود شباهت ورودی آهنگ به قطعه مشهور **A Thousand Years** استینگ، در مجموع حس و حال دلپذیری به جا می گذارد) از همه هفت آهنگ دیگر صدای گیتار الکتریک، نظم در نقطه گذاری ها و فصل بندی ها، باربیطی و بداعت شعر و ارتباطی هر چند دور و پرت میان شعر و آهنگ، در نمی آید که نمی آید. و حیرت آور است که حضیض کنونی موسیقی پاپ وطنی ما تفاوتی میان مثلاً خواننده پیشتر تثبیت شده ای مانند محسن چاووشی و تازه وارد ناواردی مانند مهدی مدرس به جا نمی گذارد. هم این دو و هم پنج نفر دیگر دارند از غم دوری یار و تنها ماندن می خوانند، ولی ریتم آهنگ شان به تعبیر بچه های اهل گشت زدن سوار بر اتومبیل های ددی و مامی (!)، «دوپس دوپس» است و روشن نیست چه طور کسی مثل فرزاد فرزین از «خیانت» و کابوس وار بودنش می گوید ولی میان آهنگش افکت هایی از قبیل «چیک پات، پیک پات» به گوش می رسد؟! یا چرا در حین اوج گرفتن «دوپس دوپس» آهنگ چاووشی، صدای سرخوشانه «رررررر» در لا به لای افکت ها می آید در

حالی که صدای گرفته خواننده تنها ماندن «مثل گنجشک زیر برف» را توصیف می کند! ریتم نازنازی آهنگ پیام صالحی مناسب پخش در تیتراژ برنامه خردسالان - و حتی نه کودکان- است و «جنون» با صدای شهاب رمضان، با شعری در وصف عشقی که راوی نمی خواهد از دست برود، ریتمی مناسب برای پخش در باشگاه های بدنسازی دارد!

بحران ترانه سرایی و ناآگاهی برخی فعالان این شاخه نسبت به بدیهی ترین معانی عینی مثل ها و حکایات عامیانه، حالا ادبیات و واژه گزینی که پیشکش، باز در این آلبوم بدجوری خود را به سر و صورت شنونده می کوبد. بدون هیچ ربط و معنایی، عبارت تکرارشونده آهنگ چاووشی این است: «کی بهار و دوس نداره؟/ عزیزم خودت می دونی!» انگار واقعاً در روایت این ترانه، کسی هست که بهار را دوست ندارد و محبوبی که عاشق دارد خطاب به او شعر را می خواند، آن کس را می شناسد و «خودش می داند!» در ترانه ای که محسن شیرانی برای آهنگ بابک جهانبخش ساخته، عاشقی داریم که به محبوبش می گوید «عمری اگه باقی بود/ فردارو اگه دیدیم/ باشهرت این احساس/ دنیا رو تکون می دیم!» و آن ناآگاهی نسبت به معنای تعبیر متداول باعث می شود که ترانه سرا توجهی به مفهوم و حس جمله «عمری اگه باقی بود...» نداشته باشد. آدم وقتی می گوید اگر عمری بود که کار پیش رو برایش چندان حیاتی و کلیدی نباشد و بخواهد از امروز به فردا موکول کند و با لحنی بی اعتنا و پشت گوش انداز، به «حالا بذار ببینیم چی می شه؛ اگه عمری بود بعدها یه کاریش می کنیم» متوسل می شود! از همه تکان دهنده تر، ترانه ای به قلم مدیر اجرایی آلبوم خانم سمیه کاویانی است که علی اصحابی خوانده و به گمانم نام آلبوم «خاص» از دل آن آمده است. با ترجیع بند مشعشعی تحت این عنوان: «نگاه تو واسم یه نگاه خاصه/ واسه ی اینه که دلم تو رو خواسته/ (تا همین جا حسابی بخندید تا بعد بقیه اش را برایتان بنویسم!) قسمم به جون تو، به تو و احساس تو یه قسم راسته/ به خدا وجود من خدای احساسه»!! خب، به نظرتان نبود چیزی به نام درک ادبی و فهم واژه

نزد ترانه سرا، نیاز به توضیح دارد؟! عاشقی که برای اطمینان دادن به محبوب، مدعی این است که «خدای احساس» شده، دارد عاشقانه می سراید یا به سبک این بچه ها، پوززنی می کند؟! و اساساً آهنگ هایی با این بی دقتی ادبی، موسیقایی، تناسب احساسی و غیره، که ریتم تکراری شان از هر دامبول لس آنجلسی و رپ زیرزمینی به گوش می رسد و شعرشان اغلب در فاصله پنج تا هفت دقیقه سرودنی است، چه ویژگی «خاص»ی دارند که این نام را به آلبوم حاوی خود هدیه می دهند؟!!

می ماند آهنگ غیرپاپ، غیرژنریک و دقیق «به دادم برس» رضا یزدانی که کاملاً در میان باقی آهنگ های این مجموعه، تک و تنها و خاص به نظر و به گوش می رسد. شعرش با این که کار دو نفر (میثم یوسفی و سیروس دادخواه) است و من هرگز مفهوم شاعری گروهی را در نیافته ام، در وصف به هم ریختگی و بدحالی عاشق/راوی، تعابیر هم ساده و هم ملموسی مانند «اسم تو صدا زدم وقتی که / حتی اسم خودم یادم نیست» دارد و سه مرحله ای بودن آهنگ با اوج های کاملاً به موقع و سولوی گیتاری به کفایت دیوانه وار - متناسب با حال و هوای «خراب» راوی - به درستی با شعر، همخوان شده است.

مدت هاست در وصف حال و روز موزیک پاپ امروزمان - فرقی هم نمی کند که این جا کار شده باشد یا توسط مدعیان لس آنجلسی - می گویم همه دارند «موسیقی آسان» کار می کنند. نهایت پیچ و خم ترکیب و تنظیم و سازبندی شان طوری است که با یک کیبورد ساده در یک اتاق شخصی هم می شود اجرا و ضبط اش کرد؛ و در این مورد، واقعاً سیاوش قمیشی و احسان خواجه امیری با هم تفاوتی ندارند. اما در این آلبوم، «کم نگذاشتن» که در آهنگ رضا یزدانی منجر به تفاوت کمی فاحش با بقیه - با مدت زمان بیش از دوبرابر میانگین مدت آهنگ های دیگر - می شود، با اختلاف کیفی و تکنیکی و احساسی فاحش نیز همسویی دارد.